

تفسیر سوره قارعه (جلسه دوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۳/۲۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ
الْمَبْثُوثِ (۴) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ
رَاضِيَةٍ (۷) وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمَّهُ هَاوِيَةٌ (۹) وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

عرض سلام و ادب دارم خدمت همه اساتید، دوستان و بزرگوارانی که در محضرشان هستیم. بنده هم ولادت با سعادت و پر نور وجود مقدس امام رضا علیه السلام را خدمت شما عزیزان تبریک عرض می کنم. انشالله که خود حضرت ما را در این ایام مشمول عنایات ویژه خودشان قرار بدهند.

چند نکته در آیه چهارم

در تفسیر سوره قارعه به این آیه رسیدیم : **یوم یكون الناس كالفرش المبتوث**، عرض شد که این آیه از آیاتی است که ناظر است به نفخه دوم و نحوه حضور انسان ها در محشر و خروج انسان ها از قبر و عالم برزخ به صحرای روز قیامت است.

عرض شد که در این آیه خداوند متعال خروج انسان ها از قبرها را و ورودشان به زمین محشر را تشبیه کرده است به پروانه هایی که با هم پرواز می کنند. نکاتی را در این زمینه عرض کردیم. نکته مهم آن این بود که فخر رازی یک دقتی کرده و فرموده است که در این آیه خداوند متعال موقعی که خروج انسان ها را به پروانه تشبیه کرده است یک نکته ای در آن هست و آن نکته این است که اصولا پروانه در فرهنگ عرب یک مثل است برای شدت جهل و شدت سرگردانی و ضعف و ناتوانی. لذا اگر بخواهند بگویند مثلا زید خیلی ضعیف است می گویند اضعف من الفراشه، می خواهند بگویند که آگاهی اش خیلی کم است، میگویند اجهل من الفراشه. یا اگر بخواهند بگویند اضطراب و سرگردانی دارد می گویند اطیش من الفراشه.

اگر خداوند متعال واژه فراش را به کار برده و این تشبیه را به کار برده است در واقع می خواهد بگوید که انسان ها زمانی از قبر بیرون می آیند و موقعی که در محشر قرار می گیرند خروجشان از قبر و حضورشان در محشر همراه است با یک نادانی و ناآگاهی و ضعف و در واقع سرگردانی. نمی دانند چکار باید بکنند، چه اوضاعی هست، چه چیزی در انتظارشان هست. علاوه بر تحمل آن سختی و رنج و عذابی که خود بعث انسان ها و خود حضور انسان ها در روز قیامت برایشان دارد.

بنابراین این آیه دارد مردم را تشبیه می کند به حضور مردم در محشر به اینکه این حضور همراه است با سرگردانی و هراسناکی و در واقع بی هدفی و هر سو روان شدن. چون یکی از ویژگی های این حرکت دسته جمعی پرنده ها همین است که همه شان در یک جهت واحدی حرکت نمی کنند، هر کسی در یک جهتی در واقع حرکت می کند. نکته ای که در اینجا هست این است که در سوره قمر آیه ۷ و ۸ خروج انسان ها را از قبر و عالم برزخ تشبیه می کند به ملخ هایی که پراکنده می شوند. **خُشْعًا أَبْصَارُهُمْ** ، انسان ها زمانی که از قبرها بیرون می آیند، **أَوَّلًا** یک خشوع عجیبی دل های آنها را می گیرد. این خشوع آنقدر زیاد است که از چشمانشان آشکار است، در چشمانشان نمایان است و الا خشوع وصف قلب است، وصف دل است. قلب انسان خاشع می شود، دل خاشع می شود.

اگر اینجا خشوع را به چشمها نسبت داده همانطور که مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه فرمودند از این بابت که می گوید که اینقدر این خشوع زیاد است که در چشماهایشان نمایان هست و چشم ها در واقع نزدیک ترین عضوی هستند که خشوع را به راحتی نشان می دهند و در واقع نمایان می کنند.

خُب این انسان ها که می خواهند از قبر بیرون بیایند اولاً خروجشان از قبر و حضورشان در محشر همراه است با یک خشوع زیاد، با یک ترس زیاد. **يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ**، اینها موقعی که از قبرها بیرون می آیند، مثل ملخ هایی که منتشر می شوند و پراکنده می شوند انسان ها مثل این ملخ ها از قبر می آیند بیرون و پراکنده می شوند.

ملاحظه فرمودید که در آیه مورد نظر ما در سوره قارعه خروج انسان ها را تشبیه کرده به پروانه های سرگردان و بی هدف و امثال اینها و در سوره قمر خروج انسان ها را تشبیه کرده به ملخ هایی که پراکنده می شوند.

فخر رازی اینجا یک نکته خوبی دارد. می گوید این دو تشبیه هر کدام یک نکته ای را می رساند؛ نه اینکه ملخ ها حرکتشان جمعیتی است و در واقع می گوید این جمعیت زیاد و عظیم ملخ ها با همدیگر پرواز می کنند.

می خواهد کثرت انسان ها و زیادی انسان ها را موقع خروج از قبرها، تشبیه کند به ملخ ها، آن وقت سرگردانی و حیران و وحشتشان را تشبیه کرده است به پروانه ها.

پس انسان ها آنچنان حیران و سرگردان هستند که پروانه ها هستند و چون جمعیت زیادی (همه انسان ها) با هم در واقع از قبرها می آیند بیرون. اینجور نیست که در زمان های متعدد باشد یک گروه الان از قبرها بیایند بیرون، گروه بعدی ساعت بعد، گروه بعدی ساعت بعد. اینطور نیست. کل روز قیامت و حوادث قیامت قرآن کریم می فرماید **وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** هست. مثل یک چشم به هم زدن هست.

حُب بنابراین همه انسان ها با همدیگر بیرون می آیند. به این جهت تشبیه شد در سوره قمر به جَرَاد مُنْتَشِر، اما یک نکته دیگر هست و آن این است که در این دو آیه ای که خواندیم از سوره قارعه و سوره قمر می فرماید انسان ها همه با هم بیرون می آیند. آیات دیگری در سوره های دیگری داریم که باز همین دلالت را دارند که همه انسان ها با هم از قبرها بیرون می آیند ، از عالم برزخ وارد می شوند به صحرای قیامت.

منتهی در سوره نبا سخن از گروه گروه بودن انسان ها است. می فرماید که **يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فِتَاتُونَ أَفْوَاجًا**؛ روز قیامت روزی است که دمیده می شود در صور، در واقع آن صوری که توضیحش را جلسه قبل دادیم. **فِتَاتُونَ افواجًا**؛ شما انسان ها گروه گروه در واقع حاضر می شوید؛ نه اینکه جمعیتی همه با هم حاضر شوید.

نکته در این است که آیا مفاد سوره نبا با مفاد این آیاتی که خواندیم تعارض دارد؟ آیا سخن از گروه گروه و فوج فوج بودن نیست؟ اما در این آیه سوره نبا سخن از فوج فوج بودن و گروه گروه بودن است.

مرحوم علام طباطبایی رحمه الله علیه اینجا یک لطیفه ای دارد می فرمایند که بله انسان ها با هم محشور می شوند، جمعیتی محشور می شوند؛ منتهی هر انسانی با امام خودش هست. هر قومی، هر امتی، هر جمعیتی با امام خودش است، تحت رهبری امام خودش است، زمامش دست امامش هست، امام هست که او را در صحرای محشر هدایت می کند و رهبری می کند و نگهبانی می کند و محافظت می کند.

آنهايي که امام حق دارند، پیرو حق دارند ولو جمعیت هستند؛ اما تابع وضعیت امامشان هستند، تابع سرنوشت امامشان هستند. از هر کسی که پیروی کردند. شیعیانی که در عصر امام صادق (ع) بودند آنها در واقع تابع امام صادق (ع) هستند؛ یعنی شفیعیان امام صادق (ع) است، امامشان امام صادق (ع) است. آنهايي که در عصر امیر المومنین (ع) بوده اند همانطور. آنهايي که در عصر وجود مقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند شهیدشان، امامشان، امام عصر هست. هر چند که حضرات معصومین نور واحد هستند.

پس اگر در سوره نبا فرمود فوج فوج می آید، می خواهد بگوید که انسان ها بدون امام و بدون رهبر نیستند در روز قیامت. هر قومی و هر جمعیتی و هر امتی امام خودش را دارد. فوجی است که یک امام، یک انسان در واقع او را رهبری می کند و هدایت می کند. اگر امامش فرعون و فرعونیان و معاویه و یزید و یزیدیان باشند، او در واقع تابع امام خودش هست. هر سرنوشتی که امامش دارد، آن یزید زمانش دارد، معاویه زمانش دارد، او در واقع به سرنوشت همان، مبتلا می شود. آن کسی که تابع حضرات معصومین است، امامت حضرات معصومین را برگزیده، ولایت حضرات معصومین را برگزیده است او در واقع با امام خودش هست و چون با امام خودش هست اصولاً حشرش یک ویژگی دیگری دارد که حالا در آیات بعد در ادامه این بحث عرض می کنیم خدمت شما.

خُب این آیه سوره نبا را که بگذاریم در کنار دو آیه قبلی مفاد این سه آیه این می شود که انسان ها اجمالا یک ترسی، یک وحشتی، یک بی هدفی، یک سردرگمی دارند. موقعی که از قبرها بیرون می آیند : یک، جمعیتی می آیند همه با هم هستند. دو، و هر گروهی و هر فوجی امامی دارد برای خودش.

سه این است که مفاد آیات سوره قمر و سوره قارعه به ما این را می فهمانند که انسان ها سردرگم هستند؛ مثلا پروانه ها و ملخ ها که جهت واحدی ندارند هر ملخی به جهتی می رود و هر پروانه ای به جهتی می رود و انسان ها هم هر کدام به جهتی می روند. یعنی یک هدف واحدی ندارند، یک سمت و سوی واحدی ندارند.

اما در برخی از آیات می گویند نه؛ این آیات مفادشان این است که حرکت انسان ها جهت دارد، کشف انسان ها جهت دارد. در آیه ۵۱ سوره یس می فرماید **فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ**؛ موقعی که در صور دمیده می شود، انسان ها از قبرها که بیرون می آیند به سوی پروردگارشان، **يَنْسِلُونَ**، حرکت می کنند. **يَنْسِلُونَ** یعنی حرکت با سرعت. پس جهت دارد؛ جهتشان پروردگارشان هست. آن سردرگمی و آن بی هدفی در واقع جهات متعددی که هر انسانی می رود. بی هدفی آن در آیات قبل بود. در این آیه می فرماید که نه یک جهتی است به سوی پروردگارشان حرکت می کنند.

در آیه ۴۳ سوره معارج می فرماید که **يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَهُمْ إِلَى نُصَبٍ يُوفِضُونَ** :

انسان ها از قبرها که بیرون می آیند با سرعت بیرون می آیند. **كَانَهُمْ إِلَى نُصَبٍ يُوفِضُونَ**: روزی که شتابان از خاک بیرون آیند، گویی به سوی نشانه های نصب شده می روند.

کانه اینها یک شاخص هایی هست، یک شاخص هایی هست در محشر همه به سوی آن شاخص ها می روند. پس این دو آیه می گوید جهت هست. آن آیات می گوید سردرگمی هست. جمعش به این هست که در عین حالی که سردرگمی هست یک سردرگمی روانی، یک سردرگمی ذهنی، یک سردرگمی روحی، حیرانی هست، سرگردانی هست، وحشت هست، در عین حال خودشان نمی دانند چه کار دارند می کنند، خودشان بی هدف هستند بی هدف حرکت می کنند اما در عین حالی که بی هدف حرکت می کنند کانه یک نیرویی کُلّ این جمعیت را دارد به یک مقصد معینی در واقع می کشاند و می برد و آن مقصد لقا الله است و سرنوشتی که خداوند متعال برایشان رقم زده است.

خُب اگر بخواهیم آیات سوره یس و معارج را با آیات قبلی کنار هم بگذاریم، آن وقت جمع این آیات این است که انسان ها در نفخه دوم همگی یک جا و وحشت زده، حیران و بی هدف حرکت می کنند، حرکتی در هم و

برهم. اما در عین حالی که در دوران خودشان حیرانند و بی هدفند، مجموع این انسان ها به سوی یک هدف واحدی می روند، آن هدف واحدی که خداوند متعال برایشان معین کرده است.

خُب نکته دیگر این است که هر تشبیهی که در سوره قارعه کرده و تشبیهی که در سوره قمر کرده که انسان ها به صورت ملخ پراکنده می شوند و یا به صورت پروانه پراکنده می شوند، وحشت زده هستند، سردرگم هستند آیاتی در قرآن کریم داریم که کسانی از این قاعده مستثنی هستند از این در وحشت بودن، سردرگم بودن، حیران بودن در واقع در امان هستند.

در سوره انسان آیه ۱۱ می فرمایند: **فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا**: خدا هم از شر و فتنه آن روز آنان را محفوظ داشت و به آنها روی خندان و دل شادمان عطا نمود..

گروهی از انسان ها هستند که شرّ روز قیامت دامن آنها را نمی گیرد، مبتلا به شرّ روز قیامت نمی شوند، یعنی مبتلا به عذاب روز قیامت، مبتلا به سرگردانی، مبتلا به حیرانی، به اضطراب درونی، به وحشت درونی و ترس درونی نمی شوند؛ بلکه آنها در واقع از خداوند متعال یک سروری، یک بهجتی، یک شادمانی در دل آنها ایجاد می کنند. آنها شادمان از قبرها بیرون می آیند ، شادمان در زمین محشر قرار می گیرند. به سوی هدف حرکت می کنند. شادند. مسرورند، نگرانی ندارند، حیرت ندارند.

خُب، اما در سوره نمل فرمود چه کسانی از این فَرَع و از این نگرانی، از این عذاب روحی، از این وحشت دورنی، از این حیرت دورنی در امان هستند؟ فرمود **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ**: آنان که کارهای خیر و نیک [به آخرت] بیاورند، پاداشی بهتر از آن دارند، و آنان در آن روز از هول و هراسی بزرگ ایمن اند،

اگر کسی از دنیا که می خواهد وارد عالم برزخ و قیامت شود با حسنه از دنیا برود، **أَوَّلًا** چند برابر حسنه را ما به او می دهیم؛ **ثانیا**، چنین کسی از فَزَعِ روز قیامت در امان است. از عذاب و وحشت روز قیامت در امان است، از سردرگمی و حیرت روز قیامت در امان است؛ **وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** : و آنان که کارهای بد و زشت بیاورند به رو در آتش افکنده می شوند؛ [و به آنان گویند]: آیا جز آنچه انجام دادید پاداشتان داده اند؟

اما **مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ**؛ کسی با سیئه از دنیا برود در آن عالم، **فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** ، کسانی که با حسنه از دنیا نمی روند؛ با سیئه از دنیا می روند، آنها با صورت داخل در جهنم می شوند

عذاب جهنم و عذاب روز قیامت و وحشت روز قیامت و آنچه را که تجربه می کنند و دریافت می کنند، چیزی نیست جز همان باطن و جزای اعمال و کردارشان هست.

دو نکته در این آیات سوره نمل هست؛ اول اینکه نفرمود من عمل حسنا کذا؛ فرمود **من جاء بالحسنة** کذا، کسی که حسنه با خودش بیاورد. نه اینکه کسی در دنیا حسنه انجام بدهد، عمل صالح انجام بدهد. ممکن است کسی در دنیا عمل صالح داشته باشد؛ اما با حسنه از دنیا نرود. کسی در دنیا نماز و حج و اینها داشته باشد، با حسنه از دنیا نرود. پس فرمود با حسنه باید از دنیا بیرون بروید. یعنی از دنیا وارد آن عالم بشوید، حسنه باید بیاورید. و اگر آوردید از عذاب در امانید، از فرع در امانید، از سردرگمی در امانید.

نکته دیگر این است که این حسنه چیست؟ خیلی نمی خواهم وارد تحلیل قرآنی حسنه بشوم. فقط روایتی را در ذیل این برای شما نقل می کنم مفاد این روایت با مفاد تحلیل قرآنی این آیه در واقع به یک نتیجه ما را می رساند منتهی چون نمیخواهم از بحث خیلی دورتر بشویم در واقع وارد بحث تحلیلی نمی شویم.

این یک روایت هم نیست در ذیل این آیات سوره نمل یک روایت نداریم چند تا روایت داریم. امام صادق علیه السلام می فرمایند که از پدر بزرگوارم شنیدم و او از پدر بزرگوارشان تا به امیرالمومنین علیه السلام رسید. لذا امام صادق علیه السلام با چند واسطه از امیرالمومنین علیه السلام نقل می کند که الحسنه و الله معرفت الولاية یا شاید تو بعضی روایت این قسم نباشد حالا الحسنه معرفه الولاية و حُبنا اهل البيت و سیئه انکار الولاية و بغضنا اهل البيت ثم قرا الایه سپس امیرالمومنین همین آیه ۸۹ سوره نمل را خواند.

(عبد الرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام نقل می کنند :

دخل ابو عبد الله الجدلی علی امیر المؤمنین (علیه السلام) فقال یا ابا عبد الله! الا اخبرک بقول الله عز و جل، مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمِنْدٍ اٰمِنُونَ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؟ قال: بلی یا امیر المؤمنین! جعلت فداک فقال: **الحسنه معرفه الولاية و حبا اهل البيت و السيئه انکار الولاية و بغضنا اهل البيت** ثم قرأ علیه هذه الآیة).

ابوعبدالله جدلی نزد امیرمومنان ^{علیه السلام} رفت؛ امام فرمودند: ای ابوعبدالله! آیا راجع به آیه که می فرماید: «هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت، و آنان از هراس آن روز ایمنند. و هر کس بدی به میان آورد، به رو در آتش [دوزخ] سرنگون شوند. آیا جز آنچه می کردید سزا داده می شوید؟ خبری به تو بدهم؟

گفت: بله ای امیرالمومنین! فدایتان شوم. امام علیه السلام فرمودند: **حسنه، شناخت ولایت و دوست داشتن ما، اهل بیت است. سیئه، انکار ولایت و دشمن ماست.** سپس این آیه را قرائت فرمود.

خُب این که عرض کردم که ممکن است کسی نماز داشته باشد، اما با حسنه نرود، کسی روزه داشته باشد، جهاد داشته باشد، با حسنه نرود به خاطر این است که فرمود حسنه، ولایت ما اهل بیت است. حسنه معرفت ما اهل بیت است. محبت ما اهل بیت است. اگر معرفت ما اهل بیت را داشتید، آن موقع جهاد شما جهاد هست. حسنه با خودتان بیاورید. اگر حسنه با خودتان آوردید، دیگر اعمالتان هم ارزش پیدا می کند، مقدار پیدا می کند، وزن پیدا می کند. اگر حسنه نیاوردید، همینطور.

خَب مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ؛ هر کسی با ولایت و معرفت حضرات معصومین از دنیا برود او از فزع روز قیامت، از حیرانی روز قیامت، از وحشت روز قیامت در امان است. مستحضر هستید که چون معرفت به اهل بیت عصمت و طهارت و محبت به اهل بیت عصمت و طهارت مراتب دارد پس من جاء بالحسنه مراتب دارد. چون من جاء بالحسنه مراتب دارد ایمن بودن از فزع روز قیامت هم مراتب دارد.

کسی معرفتش و محبتش به اهل بیت عصمت و طهارت به گونه ایست که جاننش را در راه اهل بیت می دهد، آبرویش را در راه اهل بیت می دهد، هستی اش را در راه اهل بیت عصمت و طهارت می دهد، یک کسی چنین معرفتی دارد، چنین ولایتی دارد، خُب او در ایمنی نهایی هست، در کمال امنیت و آسایش و راحتی از قبر بیرون می آید و هیچ غذایی، هیچ فزعی، هیچ رنجی، هیچ حیرتی، هیچ سردرگمی در روز قیامت ندارد. آنهایی که مراتب پایین تری از ولایتی دارند، مراتب پایین تری از ایمنی هم فردای قیامت در واقع نصیب آنها می شود.

آیه پنجم

آیه بعد این است **وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ**؛ خُب، آیه قبل یک قطعه از سرگذشت انسان ها در روز قیامت را بیان کرد. دو نحوه خروجشان از قبرها و حضورشان در روز قیامت، دیگر مراحل بعدی روز قیامت را بیان نکرد. در این آیه یک قطعه از حوادثی که در جهان طبیعت و بر موجودات طبیعی وارد می شود را بیان می کند و آن چیزی است که درباره کوه ها وارد می شود.

می فرماید **وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ**؛ روز قیامت روزی است که انسان ها آنگونه از قبرها بیرون می آیند و روز قیامت روزی است که کوه ها مانند پنبه زده شده، پشم زده شده و به صورت گرد و غبار درآمد پراکنده می

شوند. **عِهْن** یعنی پشم رنگارنگ، **مَنْفُوش** هم یعنی پراکنده شده. **حُب** حالا چرا **عِهْن** در اینجا به کار رفته است این را بعدا عرض می کنیم.

اولین نکته در این آیه این است که چرا خداوند متعال از میان دگرگونی های متعددی که در جهان طبیعت رخ می دهد، دگرگونی کوه ها را در این سوره بیان می کند؟ **حُب** در روز قیامت یا در آستانه قیامت زمین هم دگرگون می شود، زمین هم دچار زلزله و دچار پراکندگی و امثال اینها می شود. در واقع آسمان ها شکافته می شود، سیارات و ستارگان هم فرو می ریزد. دریاها هم تحول پیدا می کنند، گیاهان هم تحول پیدا می کنند.

از میان این موجودات طبیعی کوه را انتخاب کرده است. شاید در واقع راز انتخاب کوه در اینجا این است چون نه اینکه بحث کوبندگی هست سوره قارعه؛ یعنی با القارعه شروع می شود، کوبندگی روز قیامت را می خواهد بگوید. برای اینکه کوبندگی روز قیامت به درستی روشن شوند و انسان ها بفهمند با صلابت ترین نماد طبیعت را انتخاب می کند و آن چیزی که صلابتش از همه موجودات بیشتر است کوه ها هستند. کوه ها نماد صلابتند یک، دو در واقع مایه ثبات و آرامش زمین هستند؛ هم در قرآن کریم داریم، هم در روایات داریم که این کوه هاست که در واقع باعث آرامش زمین هست و ثبات زمین هست در روایات هم داریم.

وجود مقدس علی علیه السلام در روایتی درباره کوه ها می فرماید که **وَوَدَّ بِالصُّخُورِ مَيِّدَانَ أَرْضِهِ**، خداوند متعال با صخره ها و با کوه ها اضطراب زمین را از زمین گرفت و میخکوب کرد. **مَيِّدَانَ** یعنی اضطراب، یعنی لرزش. خداوند با قرار دادن کوه ها و آفریدن کوه ها و صخره ها در واقع این اضطراب زمین را گرفت. به زمین آرامش داد.

حُب می فرماید کوبندگی روز قیامت به گونه ای است که نماد صلابت طبیعت که کوه هاست متلاشی می شود و آن چیزی که مایه آرامش زمین است و حرکت و اضطراب را می گیرد و از بین می برد. آن هم نه از بین رفتن معمولی؛ بلکه تبدیل می شود به پشم حلاجی شده؛ پشم رنگی زده شده البته. زده شده، تبدیل به گرد و غبار شده.

عرض شد که **عِهْن** یعنی پشم رنگی. حالا چرا واژه **عِهْن** به کار رفته، پشم رنگی به کار رفته است؟ همانطور که مفسرانی مثل فخر رازی و دیگران گفته اند به خاطر اینکه کوه ها در واقع رنگارنگ هستند همانطور که در آیه ۲۷ سوره فاطر فرمود: **وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ** فرمود بعضی از کوه ها **جُدَدٌ بَيْضٌ** هستند. **مِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ**؛ بعضی از کوه ها رگه های سفیدی دارند، بعضی از کوه ها رگه های قرمز دارند و **حُمْر**. بعضی ها رگه های سیاه دارند **غَرَابِيبُ سُود**. نه اینکه کوه ها به لحاظ رنگ مختلف اند و کوه

ها که متلاشی می شوند به صورت رنگ های مختلفی در واقع در می آیند، اینجا واژه **عَهْنِ مَنْفُوشِ** به کار رفته است.

فرمود **و تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ**؛ کوه ها متلاشی می شوند و تبدیل می شوند به پشم های رنگی زده شده و تبدیل به ذرات ریز شده.

نکته ای که در اینجا هست این است که چرا در واقع پشم زده شده و آن هم ذرات پشم در اینجا به کار رفته است. می خواهد بگوید که نه اینکه کوه ها به لحاظ حجم خیلی حجیم هستند و بزرگ هستند و به لحاظ وزن هم خیلی ثقیلند، این کوه ها با این حجم زیاد و بزرگی که دارند و با این وزن بزرگی و زیادی که دارند تبدیل می شوند به پشمی که هم ذره است و حجمی ندارد و هم وزنی ندارد؛ کمترین وزن را دارد و کمترین حجم را دارد. آن کوه را با آن عظمت، بزرگی و وزن، روز قیامت تبدیل می کنند به پشم و ذراتی از پشمی که نه حجمی دارد و نه وزنی دارد. از این تشبیه باز می خواهد عظمت و وحشتناکی روز قیامت را بیان بکند و در واقع آن القارعه بودن روز قیامت را بهتر تفهیم بکند.

نکته ای که در اینجا هست این است که بر اساس آیات قرآن کریم کوه ها برای اینکه تبدیل بشوند به ذرات پشم پراکنده شده و حلاجی شده مراحلی را طی می کنند. اینجوری نیست که یکباره کوه ها تبدیل بشوند به ذراتی از پشم. در سوره مزمل آیه ۱۴ میفرماید ابتدا کوه ها لرزش پیدا می کنند؛ **يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا**؛ در روزی که زمین و کوه ها به لرزه درآیند، و کوه ها به صورت توده ای شن روان گردند!

یوم ترجف الارض و الجبال؛ روز قیامت روزی است که زمین و کوه ها لرزش پیدا می کنند.

در سوره کهف آیه ۴۷ می فرماید: **و يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشْرَنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا**. کوهها کنده می شوند؛ یعنی بعد از اینکه لرزش پیدا می کنند، کنده می شوند و **يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً**؛ روز قیامت روزی است که ما کوهها را سیر می دهیم. سیر دادن کوه ها یعنی کندن کوه ها. پس اول کوهها به لرزه در می آیند و بعد از جای خودشان کنده می شوند و در سوره حاقه فرمود که کوبیده می شوند و **حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً**؛ و زمین و کوه ها از جای خود برداشته شوند و هر دوی آنها یک باره درهم کوبیده و ریز ریز گردند!

روز قیامت روزی است که زمین و کوهها حمل می شوند و در هم کوبیده می شوند درهم زده می شوند.

خُب بعد از اینکه این کوهها کوبیده شدند مثل ساختمانی که کوبیده می شود و فرو می ریزد و سقف و ستون ها و دیوارها می نشینند و فرو می ریزند، در **سوره مریم آیه ۹۰** فرمود اینگونه می شوند سقوط پیدا می کنند و ویران می شوند؛ **تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا**: نزدیک است آسمان ها از این ادعای بی اصل و سخن ناروا [پاره پاره شوند، و زمین بشکافد، و کوه ها به شدت در هم بشکنند و فرو ریزند!

، **هَدَ يَعْنِي سَقُوطَ كَرْدنِ وَ وِیرَانِ شَدنِ**. در سوره واقعه فرمود خُرد می شوند **وَبَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا**: و کوه ها درهم کوبیده و ریز ریز شوند. کوهها خُرد می شوند مثل یک آرد در می آیند و در سوره قارعه می فرماید: موقعی که این مراحل را طی می کنند تبدیل میشوند به ذرات ریز رنگی پراکنده شده در آسمان.

ملاحظه می فرمایید آنچه را که در سوره واقعه درباره دگرگونی کوه ها بیان کرد و فرمود، تقریباً آخرین مرحله از دگرگونی است که کوه ها در آستانه قیامت یا در روز قیامت پیدا می کنند علی اقوالی که در این زمینه وجود دارد. خُب چرا کوه ها این دگرگونی را پیدا می کنند؟ چرا کوه ها متلاشی می شوند؟ برخی از آیات می فرماید که کوه ها متلاشی می شوند تا زمین صاف بشود، هموار بشود. **يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ**؛ مرتب از تو می پرسند که وضعیت کوه ها در روز قیامت چه میشود. انگار برای مردم عصر پیامبر بزرگوار اسلام این سوال بوده یعنی در واقع بیش از اینکه از دگرگونی های دیگر طبیعت سوال بکنند از دگرگونی کوه ها سوال میکردند چون یسئلونک صیغه مضارع است و دلالت بر تکرار و استمرار دارد یعنی مرتب از تو می پرسند که روز قیامت وضعیت این کوه ها چه میشود، **وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا - فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا**: و از تو درباره کوه ها می پرسند، بگو: پروردگرم آنان را ریشه کن می کند و از هم می پاشد. پس آنها را به صورت دشتی هموار و صاف وامی گذارد،

؛ **قَاعَ يَعْنِي زَمِينَ صَافٍ، صَفْصَفَ يَعْنِي زَمِينَ تَخْتِ وَ لِيْزٍ**. می گوید ما کوهها را متلاشی می کنیم و با متلاشی شدن کوه ها پستی و بلندی زمین را هم می گیریم. زمین یک زمین صاف و لیز و همواری می شود. این را در آیات دیگری هم بیان می کند که زمین به گونه ای در می آید که نه پستی دارد و نه بلندی دارد.

خُب پس کوهها مقدمه این هموار شدن زمین است، برای اینکه زمین **بَارِزٌ** شود **يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا**؛ اگر **وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً** را مترتب بر **نُسَيِّرُ الْجِبَالَ** ندانیم و دو جمله مستقل بدانیم این آیه نکته ای که می خواهیم عرض بکنم را دلالت می کند.

اما مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه می فرمایند و تری الارض بارزه مترتب است بر نسیر الجبال؛ ما کوهها را به حرکت در می آوریم و متلاشی می کنیم تا زمین بارز شود. زمین آشکار شود، زمین نمایان شود. بعد مرحوم علامه طباطبایی می فرماید که مراد آیه این است که چیزی در زمین، دیگر پنهان نمی شود. چیزی در روی زمین دیگر مخفی نمی ماند. انگار گُلّ زمین که زمین محشر می شود آشکار است، نمایان است. الان اینگونه نیست، الان زمین به گونه ایست که ما انسان ها که در یک نقطه ای از زمین هستیم مثلا کسانی که ده کیلومتر آن طرف تر هستند را نمی بینیم. کسانی که در کشور یا قاره دیگری هستند را نمی بینیم.

علامه طباطبایی می فرمایند که مراد این آیه این است که کوهها را متلاشی می کنیم تا زمین بارز شود؛ یعنی کسی در زمین پنهان نیست، چیزی در زمین پنهان نیست، همه چیز زمین آشکار هست. همه انسانها در روی زمین آشکارند. همه انسانها همدیگر را می بینند. انگار بعد مکانی و مسافت از بین می رود. یعنی در واقع این آیات یک مدلول مطابقی ظاهری دارند و یک مدلول کنایه باطنی دارند. مدلول مطابقی و ظاهری آیاتی که درباره دگرگونی کوهها و زمین است این است که در واقع اینها تحول فیزیکی پیدا می کنند. کوهی که الان این شکل را دارد، این حجم را دارد این در واقع نمود را دارد ما تبدیلس می کنیم به ذرات ریز پشم پراکنده شده.

در کنار این می خواهد بگوید که در آستانه قیامت صرفا یک تحول مادی رخ نمی دهد. در کنار این تحول مادی یک تحول باطنی و غیرمادی رخ می دهد و آن این است که دیگر حجابی در زمین نیست. در زمین کسی از کسی در حجاب نیست. چیزی از کسی در حجاب نیست. انگار همه انسان ها همدیگر را می بینند. انگار کنار یکدیگر هستند. هر چند خلائق شاید چند ده میلیارد، چند صد میلیارد باشند در روز قیامت، اما همه همدیگر را می بینند کسی از کسی پنهان نیست. همه برای هم نمایان هست. این بحثی که مرحوم علامه طباطبایی اینجا دارند تتمه ای دارند، شرحی دارند. ان شالله در یک سوره مناسب تری که رسیدیم آنجا این بحث را بیشتر باز می کنیم که آیا این تحولات فیزیکی در واقع مقدمه آن تحول فرافیزیکی هست که حجاب از بین می رود بعد مسافت و اینها از بین می رود یا نه یک بیان و دلیل و نکته دیگری دارد.

اما آیات بعد. در آیات بعد می فرماید: فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿٦﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿٨﴾ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ﴿٩﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ ﴿١٠﴾

آیات ششم تا دهم

فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشه راضیه و اما من خفت موازینه فامه هاویه؛ این آیه ها ناظر است به مرحله حساب رسی و میزان اعمال که اعمال انسان ها چگونه حسابرسی می شود. چگونه وزن می شود. مرحله

میزان اعمال، حسابرسی اعمال همانطور که مرحوم علامه طباطبایی در برخی از رسائل شان دارند، بعد از مرحله دریافت نامه اعمال است؛ یعنی انسان ها اول نامه اعمالشان را دریافت می کنند. در نامه اعمالشان حسنات شان، از سیئات شان جداست. هم حسنات را می بینند و هم سیئات را می بینند. بعد وزن حسنات معین می شود و به طور کنایی و مجازی وزن سیئات هم روشن می شود.

پس اول باید معلوم شود که زید چه حسناتی دارد، چه سیئاتی دارد و بعد وزن هر کدام از حسنات و سیئاتش مشخص شود. پس این آیه ها که ناظر است به میزان اعمال، در واقع دارد مرحله ای را بیان می کند که قبلش مراحلی است. مثل دریافت نامه اعمال و شاید مرحله شهادت بر اعمال و اینها.

موازن

خُب نکته ای که در اینجا هست این است که کلمه موازین آمده در این آیه. موازین جمع دو تا کلمه می تواند باشد یا جمع **موزون** است؛ یعنی سنجیده شده، وزن شده که یعنی همین اعمال. پس **موازن یعنی اعمال**. مَن ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ یعنی مَن ثَقَلَتْ أَعْمَالَهُ، مَن خَفَّتْ مَوَازِينُهُ یعنی مَن خَفَّتْ أَعْمَالَهُ.

یا اینکه نه، موازین جمع موزون نیست جمع **میزان** است، **میزان هم یعنی ترازو**. آن وقت موازین یعنی ترازوها. کسانی که ترازوهایشان سنگین باشد در عیش و راحتی و امنیت هستند. آن وقت چرا ترازوها چرا با یک ترازویی؟ می خواهد بفرماید نه اینکه شما اعمال گوناگونی دارید، حالات گوناگونی دارید، صفات گوناگونی دارید، هر کدام یک میزانی دارد. پس هر انسانی میزان هایی دارد، ترازوهایی دارد. وسایل سنجش متعددی به کار گرفته می شود تا سرنوشت یک انسان معین شود.

در عالم طبیعت هم همینطور است. ما سنگینی اجسام را با ترازو وزن می کنیم؛ اما در واقع دمای بدن یک شخص را دیگر با ترازو که وزن نمی کنیم و با دماسنج وزن می کنیم. طول یک شی را که دیگر با دماسنج و ترازو به دست نمی آوریم، با متر به دست می آوریم. چون در عالم طبیعت هر شی ای یک ترازو و میزان خاص خودش را دارد و انسان ها چون در واقع حالات متعددی دارند، اعمال گوناگونی دارند. صفات گوناگونی دارند. پس ترازوهای گوناگونی باید باشد تا سرنوشت یک انسان معین بشود.

اینجا خیلی فرق نمی کند که ما موازین را جمع میزان بگیریم یا جمع موزون اعمال بگیریم. در واقع آیه این را می خواهد بگوید که هر کسی اعمالش سنگین باشد در راحتی است، هر کسی هم اعمالش در واقع سبک باشد در رنج و عذاب و این سختی هاست.

خُب در روز قیامت چه چیزی وزن می شود، چه چیزهایی سنگین هستند و چه چیزهایی سبک هستند؟ در روز قیامت هم باورهای ما، هم نیت های ما، هم اهدافمان، هم صفات درونی مان، هم آرزوهایمان، هم اعمالمان، هم سخنان مان، همه اینها وضع می شوند. فقط این نیست که اعمال فیزیکی ما وزن بشود، خنده مان، گریه مان، اخم مان، اگر بار ارزشی داشته باشد. سکوت کردنمان وزن می شود. جاهایی که باید سکوت بکنیم آیا سکوت کردیم یا نه؟

جایی که باید حرف بزنی حرف زدیم یا نه. نشستن مان، برخاستن مان؛ یعنی هم اعمال مان و هم نیت مان، هم باورهای مان، هم اهداف مان. همه اینها وزن می شود. و همه اینها در واقع یک حسابرسی دارد، یک میزانی دارد، اینجور نیست که فقط برخی از مثلا واجبات باشد و محرمات رفتاری و عملی باشد.

نکته دیگر این است که در روز قیامت همه انسان ها میزان ندارند. همه انسان ها ترازو ندارند. در سوره کهف آیه ۱۰۵ فرمود **أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا**: آنان کسانی هستند که آیات پروردگارشان و دیدار [قیامت و محاسبه اعمال] را به وسیله او منکر شدند، در نتیجه اعمالشان تباه و بی اثر شده است، پس روز قیامت میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی کنیم.

کسانی که کافرند کُفرشان هم از روی جهل نیست؛ بلکه از روی عناد است، از روی لجاجت هست. آنها اصلا میزان ندارند، ترازو ندارند، نامه عمل هم ندارند. کافر مُعاند و کافر مستکبر نه نامه عمل دارد و نه میزان عمل دارد. او از قبر که بیرون بیاید مستقیم وارد جهنم می شود، مستقیم وارد عذاب می شود. بدون حسابرسی، بدون وزن کردن اعمالش و بدون در واقع نامه عمل که بخشی از کافران هست.

روایت هم در این زمینه داریم در کتاب شریف کافی جلد ۸ آیه ۶۶ روایتی از امام سجاد علیه السلام نقل می کند.

اعلموا عباد الله ان اهل الشرك لا تنصب لهم الموازين، و لا تنشر لهم الدواوين، و إنما يحشرون إلى جهنم

زُمرأً ، و إنما نصب الموازين و نشر الدواوين لأهل الإسلام. (تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، جلد ۱، صفحه ۳۴۵). امام

سجّاد - علیه السلام - فرمود: ای بندگان خدا آگاه باشید برای اهل شرک ترازوهای اعمال قرار نخواهد گرفت و دفترهای حساب و کتاب گسترده نمی شوند؛ بلکه دسته جمعی به سوی جهنم فرستاده می شوند و قرار دادن آن ترازوها و گسترده آن دیوان و دفترها برای اهل اسلام است.

امام سجاد علیه السلام در این بیان نشان که در واقع کمی هم مبسوط است درباره شرک سخن می گویند. نامه اعمال برای آنها باز نمی شود. نامه عمل زیر بغلشان و بدون حسابرسی وارد جهنم می شوند. و **إِنَّمَا يُحْشَرُونَ**

إِلَى جَهَنَّمَ زُمَّرًا ، اینها مستقیم به سوی جهنم راهنمایی می شوند و بُرده می شوند و إِنَّمَا نَصَبُ الْمَوَازِينِ وَ نَشْرُ الدَّوَابِّ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ تَقْوَا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ: این ترازو و نامه عمل اختصاص به اهل اسلام دارد پس از خدا به بترسید.

تتمه ای دارد ان شالله برای جلسه بعد. صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.